



دی ۱۴۰۰

با وجود گسترش روزافزون مشکلات روان‌شناختی و فروپاشی زندگی روزمره‌ی خانواده‌های ایرانی که در معرض انواع خشونت و ستم اقتصادی، سیاسی، عاطفی، جنسی و غیره قرار دارند، از طرف حاکمیت هیچ نشانه‌ی امیدبخشی برای ساماندهی امور و ایجاد برنامه‌های حمایتی برای عموم مردم دیده نمی‌شود. خدمات روان‌شناسی، که این روزها بیشتر از همیشه برای مردم غارت‌زده و تحت فشار ضروری است، همچون کالایی لوکس و گران‌قیمت، تنها در دسترس بخش بسیار کوچکی از جامعه‌ی ایران قرار دارد. این کالای لوکس، یعنی روان‌شناسی سودمحور شرکت‌های روان‌شناختی، کاملاً بی‌اعتنا به آنچه که در متن جامعه، لابه‌لای اعتراضات روزمره، جنبش‌ها و اعتصاب‌های مردمی، در حال وقوع است، در مناطق مرفه‌نشین شهرهای بزرگ ایران به زندگی خود ادامه می‌دهد. اما چگونه می‌توان خدمات روان‌شناختی را به صورتی عادلانه در دسترس عموم مردم قرار داد؟

بی‌شک حتی اگر این کالای لوکس، این خودشناسی کور به ساختارهای اجتماعی، در سطحی ملی گسترش یابد و هر خانواده به یک «روان‌شناس خانواده» هم مجهز شود، دردی را دوا نخواهد کرد. تصور کنید روان‌شناسان ساکن بالاشهر از کلینیک‌هایشان خارج شوند و بخواهند با همان سواد و دانش کالایی‌شده‌ای که دارند به کمک

خانواده‌های کارگرانِ اعتصاب‌کننده در شرکت‌های نفتی بشتابند و مثلاً به آن‌ها تمرینِ ریلکسیشن بدهند! یا سعی کنند به خانواده‌های کم‌درآمدی که به تازگی به خاطر افزایش سرسام‌آور اجاره‌ی خانه مجبور به ترک شهرهای بزرگ شده‌اند و اکنون با انواع و اقسام مشکلات روانی دست به گریبانند یاری برسانند. ممکن است بتوانند به سرپرست خانواده توضیح دهند که او دارای اختلال کنترل تکانه است و نمی‌تواند خشمش را کنترل کند و بایستی در جلسات روانکاو، یا هر رویکردِ دیگری، یاد بگیرد که دنیا را همانطوری که هست بپذیرد! واضح است که روان‌شناسیِ سودمحورِ تولید شده در شرکت‌های روان‌شناختی نه تنها هیچ حمایتی از مردم نخواهد کرد، بلکه می‌تواند به شدت مضر و کورکننده هم باشد.

به این ترتیب، اگر بنا باشد گفتمانی روان‌شناختی، در سطحی عمومی، به کمک مردمِ غارت‌زده‌ی ایران بشتابد بایستی این گفتمان هم در فرمِ سازمانی و هم در محتوای آموزشی از گفتمانِ روان‌شناسیِ کلینیک‌های بالاشهر متفاوت باشد. واضح است که این گفتمان بایستی نسبت به ساختارهای اجتماعی که انواع خشونت و ستم را بازتولید می‌کنند حساس باشد و بتواند به افراد کمک کند که نقشِ این ساختارها را در مشکلاتِ زندگی روزمره‌شان دریابند و برای مبارزه با این ساختارها توانمند شوند. در ادامه تلاش خواهیم کرد بدون درگیر

شدن با پیچیدگی‌های نوشتنِ یک متن آکادمیک، به صورت خلاصه و ساده، طرحی که برای اجتماعی‌سازی خدمات روان‌شناختی در نظر دارم را ارائه کنم. این طرح با اتکا به مشارکت چند گروه از مراجعان و علاقه‌مندان به روان‌شناسی، که در طول سال گذشته در پروژه‌ی «خودشناسی اجتماعی» مشارکت داشته‌اند، تنظیم شده است. هیچ‌امیدی نیست که نهادهای کنونی این طرح را جدی بگیرند و تسهیلاتی برای اجرای آن فراهم آورند. اما این امید وجود دارد که این طرح برای جنبش‌های آموزشیِ مردمی (همچون کانون صنفی معلمان ایران)، شوراها و سندیکا‌های کارگری و همچنین خانواده‌هایشان تبدیل به ابزاری شود که به تقویت آنان کمک کند.

روان‌شناسی انتقادی و مسئله‌ی فرم سازمانی

هنگامی که بحران مشروعیت همچون موریانه به جانِ نهادهای کنونی در اجتماع افتاده و حنای گفتمان‌های غالب، یکی یکی، رنگ می‌بازند، بدیهی است که این بحران، دیر یا زود، گریبانِ گفتمان غالبِ روان‌شناسی را نیز خواهد گرفت. در همین سال‌های اخیر نیز، آن‌هایی که با فضای روان‌شناسی و روان‌درمانی آشنا هستند نشانه‌های ظهور این بحران را می‌بینند. دلسرد شدنِ نسل جوان روان‌شناسان ایرانی از برنامه‌های آموزشی در دانشگاه‌های ایران، و ناکارآمدی روش‌های درمانی و تربیتی، آهسته آهسته روان‌شناسان و دانشجویانِ رادیکال و

پیشرو را به سوی بررسی نظریه‌های بدیل، روش‌های درمانی دیگر و طرح‌های آموزشی نو سوق داده است. به نظر می‌رسد قرار است در سال‌های پیش رو با ترکیب‌هایی مثل «روانشناسی انتقادی»، «روانشناسی رهایی‌بخش»، «روانشناسی فرهنگی-تاریخی»، «روانشناسی اجتماعی-فرهنگی»، «روانشناسی انقلابی»، «روانشناسی فمینیستی» و ... بیشتر مواجه شویم. در چنین فضایی که نسل جوان روان‌شناسان در اعتراض به کاستی‌های آموزش روان‌شناسی فعال می‌شوند می‌توان پیش‌بینی کرد که با موج تازه‌ای از ترجمه‌ی متون روان‌شناسی انتقادی از غرب و شرق مواجه خواهیم شد.^۱ اما پیش از آن که چهل سال دیگر در بیابان رویکردهای ظاهراً نقادانه گمراه شویم و نسل بعدی روان‌شناسان را با شکستی دیگر در اجتماعی‌سازی خدمات روان‌شناسی تنها بگذاریم، بهتر است تکلیفمان را با هر رویکردی که قصد نقد گفتمان غالب روان‌شناسی دارد یکسره کنیم: نقد روان‌شناسی غالب بدون نقد فرم سازمانی آن ناتمام و بی‌اثر خواهد بود. هر رویکرد بدیلی که فرم سازمانی بدیلی با خود به همراه نیاورد ماهیتاً تفاوتی با گفتمان غالب

^۱ برای نمونه میتوان به کتاب «نقدی بر روانشناسی» (۱۳۹۷) توماس تئو و «روانشناسی انتقادی» (۱۳۹۹) یان پارکر اشاره کرد که به تازگی ترجمه و منتشر شده اند.

نخواهد داشت. چرا که ماهیتِ گفتمان غالب در فرم سازمانی آن نهفته است.

فرم سازمانی گفتمان غالب در روان‌شناسی چیست؟ یک شرکت سودمحور. اگر روان‌شناس هستید و در یک کلینیک روان‌شناسی مشغول به کار هستید کافی است به محیط کار خودتان نگاه کنید. اگر از مراجعه کنندگان به کلینیک‌های روان‌شناسی هستید به ساز و کار کلینیک دقت کنید. معمولاً هر کلینیک تحت مالکیت یک نفر یا مجموعی از سهام‌داران قرار دارد. بدیهی است که انگیزه‌ی اصلی مالک یا مالکین از راه اندازی کلینیک کسب سود است. با وجود اینکه می‌توانیم تصور کنیم که مالک کلینیک به جز کسب سود انگیزه‌های دیگری هم برای فراهم کردن خدمات روان‌شناختی دارد اما عقل سلیم صاحب یک شرکت به او حکم می‌کند که اگر در برخی مواقع از سویی میان منافع کارکنان شرکت یا مراجعه‌کنندگان و از سوی دیگر منفعت خویش در کسب سود تضادی ایجاد شود او بایستی جانب سود را بگیرد. اگر مجموعه‌ای از زنان سرپرست خانواده برای یادگیری مهارت‌های زندگی به کلینیک او مراجعه کنند و از او بخواهند که آن‌ها را برای زندگی توانمند سازد آیا او حاضر است هزینه‌ی آموزش آن‌ها را به کارکنانش بپردازد؟ اما سود شرکتش چه می‌شود؟ بهتر نیست مسئله‌ی زنان سرپرست خانواده را به خودشان

بسیار و برای مدیران بانکی و خانواده‌هایشان کارگاه‌های آموزشی برگزار کند؟ هر چه باشد آن‌ها دستشان در جیب خودشان است و هزینه‌های کلینیک را پرداخت می‌کنند. می‌بینیم که در فرم سازمانی سودمحور، به صورتی ساختاری میان افراد تبعیض وجود دارد و همگان نمی‌توانند در این فرم سازمانی از خدمات روان‌شناختی بهره‌مند شوند.

از سوی دیگر، در یک کلینیک با فرم شرکت سودمحور، از آنجایی که سرمایه و ابزار تولید در مالکیت و کنترل یک یا چند سهام‌دار است، کارکنان (یعنی تولیدکنندگان واقعی سود) و مراجعان (یعنی مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات روان‌شناختی) هیچ نقشی در مدیریت این سود ندارند. مراجعان از لحظه‌ای که از اتاق درمان خارج می‌شوند و پول را پرداخت می‌کنند هیچ حقی در نظارت و کنترل امور کلینیک ندارند. در بهترین حالت می‌توانند نظرات، اعتراضات و پیشنهاداتشان (که لازم‌الاجرا نیستند) را با مدیر کلینیک در میان بگذارند و اگر رضایتشان جلب نشد به کلینیک دیگری مراجعه کنند. کارکنان نیز معمولاً دارای هیچ حقی جز دریافت ماهانه‌ی مزدشان نیستند. آیا کارکنان یک کلینیک می‌توانند از مالک کلینیک بخواهند که سود سالیانه‌ی شرکت را خرج سفر به دوبی و ترکیه نکند؟ آیا می‌توانند از او بخواهند با این سرمایه به خرید و فروش ماشین نپردازد

و آن را بین خود کارکنان تقسیم کند؟ آیا کارکنان یک کلینیک می‌توانند از رئیسشان بخواهند که بخشی از سود سالیانه را به زنان سرپرست خانواده اختصاص دهد؟ واضح است که در یک شرکت سودمحور تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان حقیقی کنترلی بر نحوه تولید و توزیع کالاها و خدمات ندارند. حال در چنین فرم سازمانی چه فرقی می‌کند که سود شرکت شما ناشی از فروش «روانکاو» به مدیران بانکی باشد یا از فروش «روانشناسی انتقادی» به دانشجویان؟ هر محتوای آموزشی، حتی اگر درخشان‌ترین نقدها را به ساختارهای اجتماعی وارد کند، هنگامی که در این فرم سازمانی اجرا شود بی‌اثر خواهد شد. به این ترتیب، بهتر است اولین قدم در نقد روان‌شناسی غالب در ایران را با نقد فرم سازمانی غالب در روان‌شناسی ایران برداریم. از انواع خشونت، ستم و تبعیضی که در این فرم وجود دارد بگوییم و بدیلی برای آن بیابیم.

هنگامی که یک فارغ‌التحصیل روان‌شناسی قصد دارد وارد بازار کار شود متوجه می‌شود که انگار برای همه طبیعی است که حداقل ۳۰-۴۰ درصد از هزینه‌ای که مراجعان برای خدمات آن‌ها پرداخت می‌کنند را بایستی دو دستی، بی‌چون و چرا و بدون حساب و کتاب

به مالک کلینیک پرداخت کنند.^۲ این نرخ در بعضی شرکت‌ها ۵۰ و حتی ۶۰ درصد است. اگر میانگین این ارقام را، به صورت تقریبی، ۵۰ درصد در نظر بگیریم، آن وقت می‌بینیم یک روان‌شناس که ۸ ساعت در روز کار می‌کند، در واقع ۴ ساعت را برای خودش کار کرده (و آن را به عنوان مزد دریافت می‌کند) و ۴ ساعت را برای مالک شرکت. کسی این دردسر را به جان نمی‌خرد که به اتاق رئیس برود و از او بپرسد «شما که روزانه ۴ ساعت از کار من و بقیه‌ی همکارانم را به حساب خودتان واریز می‌کنید، در انتهای ماه با این پولی که جمع شده چه می‌کنید؟ می‌دانم که مدیریت کلینیک خرج دارد. بایستی مزد منشی، کارگر خدماتی، قبوض مختلف و اجاره‌ی کلینیک را هم بپردازید. خود شما هم زحمت می‌کشید و امور کلینیک را مدیریت می‌کنند. شما هم بایستی مثل ما، به مقدار ساعاتی که کار می‌کنید مزدی دریافت کنید. اما بقیه‌ی پول‌ها چه می‌شود؟ بقیه‌اش را چه‌طور خرج می‌کنید؟ می‌شود هنگامی که حسابدار شرکت به بررسی امور مالی می‌پردازد نماینده‌ی کارکنان هم حضور داشته باشد؟ آیا ما می‌توانیم در مورد سود این شرکت تصمیم بگیریم؟»

^۲ بحث بیگاری و ارائه‌ی خدمات مجانی تحت عنوان کارورزی در ابتدای مسیر کاری نیز بحث مفصلی است که می‌توان در مورد آن به صورت مجزا سخن گفت.

بی‌گمان اگر کسی دچار چنین جنونی شود و این سوالات را از رئیسش بپرسد دچار دردسر خواهد شد. هیچ بعید نیست که کارش به اخراج کشیده شود. پس عقل سلیم حکم می‌کند که هر کس عطای این پرسش‌ها را به لقایش ببخشد، مزد ۴ ساعت کارش را دریافت کند، از رئیسش به خاطر مدیریت حرفه‌ای و بی‌نقص کلینیک تشکر کند و با کمال میل ۴ ساعت دیگر روز را برای رئیسش کار کند.

البته اگر همین پرسش‌ها نه توسط یکی از کارکنان، بلکه توسط اکثریت کارکنان کلینیک عنوان شود اوضاع متفاوت خواهد شد. می‌شود شرایطی را تصور کرد که همه‌ی کارکنان کلینیک به ردیف در کنار یکدیگر ایستاده‌اند و در صف جلویشان سخنگو یا سخنگویان کارکنان این پرسش‌ها را بیان می‌کنند. در این شرایط مالک کلینیک راهی جز پاسخگویی نخواهد داشت. چرا که در صورت عدم پاسخگویی او کارکنان به روند روزمره‌ی کلینیک و ویزیت مراجعین ادامه نخواهند داد. اکنون مالک کلینیک که در تنگنا قرار گرفته ضروری می‌بیند که پرسش‌ها و مطالبات کارکنان را جدی بگیرد. اما کارکنان کلینیک‌های روان‌شناسی چه مطالباتی می‌توانند داشته باشند که منجر به دگرگونی فرم سازمانی محل کارشان شود؟

تشکیل شورای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات

روان‌شناسی

مطالبه‌ی اصلی روان‌شناسان، که می‌تواند منجر به تحول فرم سازمانی کلینیک‌های روان‌شناسی در ایران شود تشکیل دو شورای «تولیدکنندگان» و «مصرف‌کنندگان» کالاها و خدمات روان‌شناسی است. منظور از تولیدکنندگان یعنی تمام کارکنان یک کلینیک. از روان‌شناسان بالینی گرفته تا مسئول فنی هر واحد، ارزیاب، منشی، کارگر خدماتی و تمام کارکنان کلینیک از این حق برخوردار هستند که در شورای تولیدکنندگان حضور داشته باشند، از حق رأی و نظر برخوردار باشند و بر تمام فرآیند تولید، از لحظه‌ی سرمایه‌گذاری و جذب نیرو گرفته تا اداره‌ی کلینیک و همین‌طور توزیع ثروت حاصل از تولید نظارت داشته باشند. شخصی که سابق بر این مالک کلینیک محسوب می‌شده، اگر خودش روان‌شناس است می‌تواند به عضویت شورا درآید و همچون دیگران از حق رأی و نظر برخوردار باشد. اگر او مالک ساختمانی است که کلینیک در آن قرار دارد و یا مجوز کلینیک به نام او صادر شده، طبعاً اجاره‌ی ساختمان یا مجوزش را دریافت خواهد کرد. هر کالایی که سابق بر این توسط مالک کلینیک، از سود حاصل از کار کارکنان خریداری شده از این به بعد به شورای تولیدکنندگان تعلق دارد. بدیهی است که حق تصمیم‌گیری در مورد نحوه‌ی تنظیم مخارج کلینیک، سرمایه‌گذاری و مدیریت سود به شورای تولیدکنندگان واگذار خواهد شد.

از طرف دیگر، تحت نظارت شورای تولیدکنندگان، شورایی متشکل از تمام مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات کلینیک تشکیل خواهد شد. هر مراجعه‌کننده‌ای که به کلینیک می‌آید عضوی از شورای مصرف‌کنندگان محسوب می‌شود و حق دارد که در آن رأی و نظر خودش را داشته باشد. این شورا حق دارد که نیازهای فوری مصرف‌کنندگان و برنامه‌های آموزشی و درمانی مورد نیاز را با شورای تولیدکنندگان در میان بگذارد و بر روند کار شورای تولیدکنندگان نظارت داشته باشد. این دو شورا در مجمع عمومی شرکت (که حالا به صورت تعاونی اداره می‌شود) تصمیمات اجرایی و مهم را به صورت جمعی به تصویب می‌رسانند.

آنچه در بالا عنوان شد نمایی کلی از تحولی است که در فرم سازمانی کلینیک‌های روان‌شناسی می‌تواند صورت بگیرد. قطعاً جزئیات عرفی و حقوقی این تحول نیازمند بازگشایی و بررسی بیشتر است که در این یادداشت نمی‌توان به صورت مبسوط به آن پرداخت. می‌توان به دورنمای تعامل شوراهای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در سطح یک منطقه، یک شهر، استان یا حتی در سطح ملی (در قالب اتحادیه‌ها) هم اشاره کرد. هدف از این یادداشت صرفاً اشاره‌ای به چشم‌انداز شکل‌گیری فرم سازمانی تعاونی روان‌شناسی (در مقابل شرکت روان‌شناسی) است.

روانشناسی انتقادی و مسئله‌ی محتوای آموزشی

در یک تعاونی روان‌شناسی، که فرآیند اجتماعی‌سازی خدمات روان‌شناسی چند قدم به پیش رفته، آیا می‌توان همچنان همان محتوای آموزشی سابق را که در شرکت‌های روان‌شناسی ارائه می‌شدند مورد استفاده قرار داد؟ آیا می‌توان همچنان از روانکاو، روان‌درمانی شناختی، درمان فردی هیجان‌مدار، کلاس‌های آموزش بهوشیاری و ریلکسیشن و غیره استفاده کرد؟ تصمیم‌گیری در این رابطه بر عهده‌ی شورای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در هر تعاونی خواهد بود. مراجعان و درمانگران هر مجموعه خودشان به این نتیجه خواهند رسید که با توجه به نیازهای کنونی‌شان در شورا آیا می‌خواهند از محتوایی که در گذشته آموخته‌اند استفاده کنند یا ضرورت دارد که محتوای جدیدی بسازند یا بیابند.

با این وجود از دل تجربه‌های اولیه‌ای که در شکل‌دهی و اداره‌ی تعاونی‌های روان‌شناسی به دست آورده‌ایم، می‌توان ادعا کرد که محتوای آموزشی گذشته برای فضای جدید ناکافی خواهند بود. روان‌شناسی سنتی (شامل روانکاو و تمام نظریه‌های روان‌شناختی دیگری که نسبت به ساختارهای اجتماعی کور هستند) قادر نخواهد بود که درک شفافی از نسبت فرد با شورا و همچنین از نسبت شورا با دیگر ساختارهای اجتماعی به روان‌شناسان و مراجعان ارائه دهد.

مقصودِ نهایی روان‌شناسی سنتی بر ساختن مسیری برای خودشناسیِ غیراجتماعی است. این روان‌شناسی برای انسانی طراحی شده که هیچ کنترلی بر ابزار تولید ندارد و نباید داشته باشد. در نتیجه نظریه‌ای غیراجتماعی (و سرکوب‌گر) از انسان ارائه می‌دهد که در آن فرد در یک سو و اجتماع در سویی دیگر قرار دارد. در حالی که مقصودِ نهایی روان‌شناسی انتقادی بر ساختن مسیری برای خودشناسی اجتماعی است. یعنی نظریه‌ای برای انسانی که سودای کنترل بر زندگی دارد و می‌خواهد آن‌چنان رشدی همه‌جانبه داشته باشد که آماده‌ی کنترلِ روابط اجتماعی تولید شود. ضرورتاً چنین نظریه‌ای فرد و اجتماع را در ارتباط درونی با یکدیگر مفهوم‌پردازی می‌کند. در دلِ تجربه‌های اولیه‌ی تعاونی‌های روان‌شناسی ما توانستیم محتوای آموزشی ویژه‌ای برای هموار کردنِ مسیرِ خودشناسی اجتماعی فراهم آوریم. این محتوا، بدون شک، متأثر از سنت روان‌شناسی فرهنگی-تاریخی است که ریشه‌های آن در انقلاب ۱۹۱۷، جنبش‌های آموزشی و فکری دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ در اروپای غربی و همچنین بازسازیِ رادیکالِ این سنت فکری در طولِ سال‌های گذشته نهفته است. آن‌چه در پی می‌آید نسخه‌ای از این سنت است که در سال گذشته در ایران ساخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

فصل اولِ خودشناسی اجتماعی در ۸ قدم:

هر کدام از شرکت‌کنندگان در این پروژه، در دعوت‌نامه‌ای که برای آن‌ها فرستاده شده، با کلیت پروژه و ۸ قدمِ خودشناسی اجتماعی آشنا می‌شوند. شرکت‌کنندگان قبل از شروع جلسه‌ی اول جدول کلیِ قدم‌ها را دیده‌اند.

قدم اول	- آشنایی اعضای گروه - بررسی «بحران چشم‌انداز زندگی» - اصول بنیادی «خودشناسی اجتماعی» - آشنایی با روش پژوهش
قدم دوم	- آشنایی با مفهوم «پروژه‌های اجتماعی» - آشنایی با فرم یادداشت‌برداری در مورد پروژه‌ها (فرم ۱)
قدم سوم	- بررسی یادداشت‌های دو هفته‌ی گذشته - آشنایی با مفهوم «شیوه‌های تعامل» در پروژه‌ها - آشنایی با فرم یادداشت‌برداری در مورد شیوه‌ی تعامل در پروژه‌ها (فرم ۲)
قدم چهارم	- بررسی یادداشت‌های دو هفته‌ی گذشته

- آشنایی با تقسیم‌بندی اقتصادی پروژه‌های مختلف (رژیم زمانی) - آشنایی با فرم تقسیم‌بندی اقتصادی ساعات هفته (فرم ۳)	
- بررسی یادداشت‌های دو هفته‌ی گذشته - آشنایی با مفهوم «موقعیت‌های وخیم» در پروژه‌ها - آشنایی با فرم یادداشت برداری در مورد موقعیت‌های وخیم (فرم ۴)	قدم پنجم
- بررسی یادداشت‌های دو هفته‌ی گذشته - آشنایی با مفهوم «پروژه‌های زندگی» و سلسله‌مراتب میان آنها - آشنایی با نحوه‌ی کشف پروژه‌های زندگی از دل فرم‌های ۱، ۲، ۳، ۴	قدم ششم
- بررسی پژوهش‌های گروه در مورد «پروژه‌های زندگی» - آشنایی با عاملیت محدودکننده و بسط‌یابنده در پروژه‌ها - آماده‌سازی برای نوشتن دو روایت محدودکننده و بسط‌یابنده از پروژه‌های زندگی	قدم هفتم
- بررسی روایت‌های گروه	قدم هشتم

- بحران چشم‌انداز زندگی

نقطه‌ی صفرِ خودشناسی اجتماعی مواجهه با بی‌واسطه‌ترین احساسی است که آغاز فرآیند خودشناسی اجتماعی را ضروری می‌کند: **اضطرابِ موقعیت بحرانی**. هر کدام از ما شهروندانِ ایرانی در موقعیت بحران به سر می‌بریم. این بحران در بیانِ روان‌شناختی‌اش، به صورت «بحران در چشم‌انداز زندگی» قابل تعریف است. موقعیتی که در آن یا از ترسیم آینده ناتوان هستیم و در زندگی روزمره سرگردان شده‌ایم، بی‌آنکه بدانیم به سوی کدام آینده در حرکت هستیم؛ یا می‌دانیم از آینده چه می‌خواهیم اما شرایط کنونیِ زندگی تحققِ این آینده را ناممکن ساخته است. اضطرابِ ناشی از موقعیت بحرانی از صدر تا ذیلِ زندگیِ روزمره‌ی ما را فرا گرفته است. مثلاً در کلان‌ترین سطوح ما با دولتی مواجه هستیم که در چشم‌انداز خویش ورشکستگی، کمبود آب و محصولات کشاورزی، فرونشست دشت‌ها و دیگر مشکلات اقلیمی را می‌بیند و در خردترین سطح، با افرادی مواجه هستیم که در چشم‌اندازشان ناممکن بودن ازدواج، خرید مسکن، استقلال از خانواده، خرید مایحتاج روزمره و ... را

می‌بینند. چنین موقعیتی خودشناسی اجتماعی را در سطح زندگی روزمره‌ی افراد به امری ضروری بدل می‌کند.

اما خودشناسی اجتماعی چه کمکی در حل بحران چشم‌انداز زندگی خواهد کرد؟ هدف اصلی این پروژه ارائه‌ی کمک به اعضای شرکت کننده است تا بتوانند از درک ذهنی و متمیزه شده از بحران چشم‌انداز در زندگی‌شان فراتر روند و ریشه‌های شکل‌گیری این بحران را در روابط اجتماعی بزرگتری که در آن قرار دارند ردیابی کنند. آنچه در ادامه بیان می‌شود شرح کوتاهی از محتوای آموزشی جلسات اول تا هشتم پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی است که در گروه‌های اولیه (۵ تا ۸ نفره) به اجرا در آمد.

- قدم اول: اصول بنیادی «خودشناسی اجتماعی»

اصل اول: انسان محصول تعاملات اجتماعی است. به همان ترتیبی که دیگر ابزارها (موبایل، کتاب، لیوان، خانه و ...) و نشانه‌ها (کلمات، آواها و ...) محصول کار اجتماعی انسان‌هاست، خود انسان‌ها نیز محصول تعاملات اجتماعی هستند. آیا اجتماع، به همان ترتیبی که به تولید کالاهای مختلف می‌پردازد، کودکان را در خانواده، مدارس، محلات، رسانه‌ها، دانشگاه و ... تولید نمی‌کند؟ البته ناگفته پیداست که یک کودک، به عنوان «ماده‌ی خام» با چوب، آهن و خاک متفاوت است. این ماده‌ی خام، خود محصول چند صد هزار سال فرآیند تکامل

طبیعی است که سرشت زیست‌شناختی یک کودک را آماده کرده. یک کودک، حتی هنگامی که در رحم مادرش قرار دارد، همین که با مقوله‌ی فرهنگی جنسیت حد زده می‌شود تبدیل به محصولی اجتماعی می‌شود که در هر فرهنگ و دوره‌ی تاریخی منجر به اثرات متفاوتی خواهد شد (برای مثال مقایسه کنید زن بودن در ایران قرن بیست و یکم، در آلمان، یا زیمبابوه، همچنین مرد بودن در ایران معاصر و ایران دوران صفوی).^۳

اصل دوم: تغییرات اجتماعی و تغییرات خویشتن ارتباطی درونی دارند. اگر اصل اول با عقل سلیم ما سازگار باشد، آنگاه می‌توان اینطور نتیجه گرفت که برای تغییر خود (به عنوان محصولی اجتماعی) نیاز داریم که تغییراتی در اجتماعی که بر سازنده‌ی ماست ایجاد کنیم. اما چطور می‌توانیم این قدرت و شجاعت را بیابیم که تغییری در اجتماع ایجاد کنیم، بی‌آنکه ارتباطمان با خودمان دستخوش تغییر شود؟ در روان‌شناسی سنتی این تصور وجود دارد که می‌توان خود را

^۳ مسئله‌ی «عاملیت» یا اراده‌ی انسانی در اینجا شکلی پیچیده و غامض به خود می‌گیرد. از طرفی عقل سلیم و تجربه‌ی شخصی نشان می‌دهد که هر کدام از ما افراد، در تعیین سرنوشت خویش دخیل هستیم و تصمیم‌های زندگی روزمره‌مان را خودمان می‌گیریم. با این وجود شرایط اجتماعی در سطوح مختلف امکان‌های ما برای تصمیم‌گیری را مشروط می‌سازند. از طرف دیگر، مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی به ما می‌آموزد که عاملیت در سطح فردی، بازمودی از عاملیت جمعی است و آنچه در واقع در حال تعیین سرنوشت خویش است مفهومی فرهنگی است که در قالب بدن‌های مشارکت‌کننده در یک جنبش اجتماعی تجسد یافته.

تغییر داد، بی‌آنکه تغییری در اجتماع به وجود آورد. این رویکرد، روان‌شناسی سنتی را به انطباقِ هرچه بیشتر با وضع موجود (موقعیت بحرانی) سوق داده است. در حالی که خودشناسی اجتماعی دعوتی به تغییرِ هم‌هنگامِ خویشتن و اجتماع است.

اصل سوم: فرآیندِ آگاهی‌یابی و تغییرِ خویشتن/اجتماع از فرم‌های بی‌واسطه به فرم‌های متعالی در حرکت خواهد بود. در ابتدای خودشناسی اجتماعی، ممکن است هر کدام از ما بر روی مشکلاتِ روزمره‌ی خودمان متمرکز باشیم. مثلاً اضطرابِ شبانه. درگیری عاطفی با همسر. مبارزه با کرختی روزهای تعطیل و ... این‌ها بی‌واسطه‌ترین دریافت‌های ما از جهان اطرافمان هستند. ممکن است در ابتدا سعی کنیم بر این دریافت‌های بی‌واسطه متمرکز شویم و مثلاً پیچیدگی‌ها و جزئیات اضطرابِ شبانه را (به عنوان محصولی اجتماعی) مورد بررسی قرار دهیم. اثر اجتماع در شکل‌گیری این اضطراب را دریابیم و برای حل و فصل این اضطراب دست به تغییرِ خویشتن/اجتماع بزنیم. اما هر چه در مسیر خودشناسی اجتماعی جلوتر می‌رویم، در تعاملات و مباحث گروهی بیشتر و بیشتر متوجه مسائل و رنج‌هایی می‌شویم که با گروه‌های بزرگتری از شهروندان در اشتراک است. این رنج می‌تواند رنجِ اقلیتِ جنسی بودن، مستأجر بودن، بیکار بودن و ... باشد. طبعاً چنین ادراکی از خویشتن و اجتماع

با زبان پیچیده‌تری قابل دریافت است که این زبان پیچیده‌تر در روند قدم‌های اولیه که شرکت‌کنندگان بر روی مسائل بی‌واسطه‌ی زندگی روزمره متمرکز هستند رشد خواهد کرد.

در جلسه‌ی اول این اصول با شرکت‌کنندگان مورد بررسی قرار می‌گیرد و همگی نظراتشان را در مورد این اصول بیان می‌کنند. در ادامه اشاراتی مختصر به روش پژوهش و کار بر روی فرم‌ها می‌شود. به نحوی که شرکت‌کنندگان متوجه شوند که چگونه می‌توان در فرآیندی رفت و برگشتی میان مشاهده‌ی خویش و مشارکت در اجتماع به جمع‌آوری اطلاعات لازم برای پر کردن فرم‌ها پرداخت.

- قدم دوم: آشنایی با مفهوم «پروژه»

در بسیاری از رویکردهای روان‌شناسی، ذهن در درون یک فرد قرار دارد. در نگاه اول این موضوع بدیهی به نظر می‌رسد. اما اگر هر پدیده‌ی روان‌شناختی محصول اجتماع باشد و در ارتباط با دیگران (مادر، دیگر اعضای خانواده، همسالان، مدرسه، و غیره) شکل گرفته باشد، پس آنچه که در ذهن فرد جاری است به موجودی فراتر از فرد تعلق دارد. ویگوتسکی این موضوع را به این شکل بیان کرده است: «هر پدیده‌ی روان‌شناختی به دو صورت پدیدار می‌شود: نخست به صورت بیرونی، در فرهنگ. دوم به صورت درونی‌شده». به این

ترتیب آنچه که در ذهن فرد جاری است شکل درونی شده‌ی چیزی است که در ذهن جمعی، یعنی در فرهنگ، وجود دارد. در این رویکرد، ذهن جمعی بر ذهن فردی اولویت منطقی دارد. به همین خاطر بایستی به دنبال واحد مطالعه‌ای باشیم که بتواند ذهن جمعی را مورد مطالعه قرار دهد.

«پروژه‌ی تعاملی» (یا شکل کوتاه این عبارت: «پروژه») واحد تشکیل‌دهنده‌ی فرهنگ است. در هر «پروژه» چندین نفر، در تعامل با یکدیگر، مقصودی مشترک (object) را دنبال می‌کنند. مثلاً اعضای یک تیم فوتبال که در تعامل با هم مقصودِ قهرمانی در لیگ را پیش می‌برند. در این پروژه، هر فردی کنش‌های ویژه‌ی خودش را دارد. هر کدام از این کنش‌ها هدفِ منحصربه‌فرد (goal) خودشان را دنبال می‌کنند. کنشِ مربی بدنساز با هدف آماده‌سازیِ بدنی بازیکنان. کنشِ سرمربی با هدف آماده‌سازی تاکتیکی بازیکنان. کنشِ دروازه‌بان با هدف جلوگیری از دریافت گل. کنشِ مدافع با هدف جلوگیری از حمله‌ی حریف و غیره. با این وجود همه‌ی این کنش‌های با اهدافِ منحصربه‌فرد، در نهایت در راستای مقصودِ کلِ پروژه هستند. به این ترتیب، ذهنِ هر کدام از افرادِ مشارکت‌کننده در این پروژه نیز در ارتباط با ذهنِ جمعیِ کلِ پروژه فهمیده می‌شود.

در این قدم سعی می‌شود که خودِ پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی و تعامل بین اعضا نیز در قالب یک «پروژه» تعریف شود و این سوال پرسیده می‌شود که کنش هر کدام از ما در این پروژه چه هدفِ منحصر به فردی را دنبال می‌کند؟ مقصودِ کلیِ پروژه چیست؟

همچنین اعضا سعی می‌کنند که چند نمونه از پروژه‌هایی که در آن‌ها مشارکت دارند را مورد بررسی قرار دهند. این نمونه‌ها به طور معمول شامل پروژه‌های کاری و فضای شغلی، پروژه‌های خانوادگی و دوستانه، یا پروژه‌های تحصیلی است. اعضا سعی می‌کنند که مقصود هر کدام از این پروژه‌ها را نیز به بحث بگذارند و در مورد جزئیات هر کدام از این ذهن‌های جمعی گفت‌وگو کنند.

نکته‌ی پایانی در مورد پروژه‌ها که در قدم دوم بیان می‌شود: در بعضی پروژه‌ها، همه‌ی اعضا از مقصودِ پروژه آگاهی ندارند. مثلاً دانش‌آموزان یک مدرسه (یا حتی معلمان)، با وجود مشارکتشان در مدرسه ممکن است ندانند که مقصود نهاییِ این پروژه‌ی آموزشی چیست؟ با این وجود دانش‌آموزان، با هدفِ محصور به فردِ خودشان (مثلاً قبولی در امتحانات) و معلمان نیز با هدفِ محصور به فردِ خودشان (مثلاً کسب مزد) تعاملشان با مدرسه را ادامه می‌دهند بی‌آنکه که درکی مشترک از مقصودِ مدرسه داشته باشند.

در انتها «فرم ۱» به اعضا داده می‌شود که برای یادداشت‌برداری در مورد پروژه‌ها طراحی شده است.

- قدم سوم: آشنایی با مفهوم «شیوه‌های تعامل» در/بین

پروژه‌ها

شیوه‌ی تعامل هر کدام از ما با پروژه‌های مختلف (و همچنین خود پروژه‌ها با یکدیگر) می‌تواند متفاوت باشد. اما این تفاوت‌ها را به چه ترتیبی می‌توان سنجید؟ مجموع (۱) قوانین حقوقی (۲) قوانین نانوشته‌ی عرفی (۳) قواعدِ بده‌بستان‌های عاطفی شیوه‌ی تعامل یک پروژه را می‌سازند.

وقتی به پروژه‌ی «بازتولید یک خانواده» ایرانی نگاه می‌کنیم می‌توانیم گرایش به برقراری شیوه‌ی تعامل استعماری (colonization) را در اکثریت آن دریابیم. یعنی مجموعه‌ای از مراقبت‌ها و خشونت‌ها در سطوح ۱-۲-۳ که در راستای به انقیاد درآوردن سوزده‌های مختلف درون خانواده استفاده می‌شوند. خشونت را چگونه می‌توان در سطوح ۱-۲-۳ دید؟

در سطح قوانین حقوقی: غیابِ حقِ «وکالت برای طلاق»، حقِ «اشتغال»، حقِ «اختیار مسکن»، نابرابری سهم‌ها در تقسیم ارث و ... جلوه‌هایی از خشونت اقتصادی علیه زنان در خانواده است.

در سطح قوانین نانوشته‌ی عرفی: تقسیم وظایف درون خانه، تحمیل کار خانگی/بازتولیدی به زنان و دختران، ناپسند بودن «اعتراض» و ... جلوه‌هایی از خشونت قواعد عرفی درون خانواده است.

در سطح قواعد بده‌بستان‌های عاطفی: شکل‌های مختلف تحقیر، توهین، سرزنش، تحمیل عذاب وجدان، ایجاد حس دلسوزی و ترحم، کنایه‌های روزمره و ... جلوه‌هایی از خشونت در بده‌بستان‌های عاطفی درون خانواده است.

همه‌ی ما در پروژه‌ی «بازتولید خانواده»، در سطوح مختلف شیوه‌ی تعامل مان با خانواده این خشونت‌ها را تجربه کرده‌ایم. البته این خشونت‌ها در ترکیب با مراقبت (که باز هم می‌توان جلوه‌های مختلف مراقبت را در سطوح ۱، ۲، ۳ مشاهده کرد) وجود دارند.

در شیوه‌ی تعامل استعماری (خشونت و مراقبت، به قصد انقیاد) شخص استعمارشونده به عنوان یک عامل مستقل در نظر گرفته نمی‌شود. یعنی در بسیاری از مواقع، اعضای خانواده به انتخاب خودشان مراقبت یا خشونت را دریافت نمی‌کنند بلکه این مراقبت یا خشونت بر آنان تحمیل می‌شود. در این شیوه، شخص استعمارشونده، بی‌آنکه خود انتخاب کرده‌باشد، تبدیل به ابزاری برای اهداف پروژه‌ی استعمارگر می‌شود.

در مقابل، خارج از فضای خانواده، پروژه‌هایی وجود دارند که شیوه‌ی تعامل در آن‌ها نه استعمار، بلکه مبادله است. در شیوه‌ی تعامل مبادله‌ای عامل‌ها از یکدیگر مستقل هستند. مثلاً یک شرکت تولید لوازم خانگی را فرض کنیم: عوامل شرکت (منشی، مدیر، کارمند، کارگر) هر کدام به کاری مشغول هستند و در انجام دادن یا ندادن آن کار نیز آزاد هستند و حق انتخاب دارند. از طرف دیگر مشتری این شرکت نیز مختار است که کالای مورد نظرش را از این شرکت بخرد یا نخرد. در شیوه‌ی تعامل مبادله‌ای دو طرف می‌خواهند که دیگری را به ابزاری برای اهداف خودشان تبدیل کنند. مشتری می‌خواهد نیروی کار جمعی اعضای شرکت را به ابزاری برای ساخته شدن محصول مورد نیاز خویش تبدیل کند و اعضای شرکت نیز می‌خواهند مزد خویش را دریافت کنند. در این‌جا این ابزارسازی متقابل *mutual instrumentalization* به صورت آزادانه اتفاق می‌افتد. برخلاف شیوه‌ی تعامل استعماری، هر دو این را با اراده‌ی خودشان انتخاب می‌کنند.^۴ با این وجود هر کدام از طرفین، نسبت به اهداف طرف مقابل بی‌تفاوت هستند. مثلاً برای اعضای شرکت اهمیت ندارد که همکارانشان با مزد خویش چه می‌کنند یا مشتریانی که از آنها میل

^۴ بعدتر خواهیم دید که ورای این پوسته‌ی ظاهری توافقی آزاد شرایط ویژه‌ای نهفته است که استثمار کارگران در کارخانه‌ها را ممکن می‌سازد.

می‌خرند آن را در چه مسیری مصرف می‌کنند. برای مشتری نیز مهم نیست که مزدی که به اعضای شرکت پرداخت می‌کند در چه مسیری و به چه ترتیبی صرف می‌شود.

پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی، اما، بر خلاف کلینیک‌های معمول روان‌شناسی که همچون شرکتی سودمحور عمل می‌کنند و شیوه‌ی تعامل مبادله‌ای را مبنای کار خود قرار داده‌اند، با چشم‌انداز حرکت به سمت شیوه‌ی تعامل **همبستگی** بنا شده‌است. منظور از همبستگی مجموعی از قوانین حقوقی، عرفی و قواعد بده‌بستان عاطفی است که **کمک به دیگری آن‌گونه که دیگری می‌خواهد** را تسهیل کند.

کارگرانِ صنایعِ الف را تصور کنید که تحت فشار اقتصادی قرار گرفته‌اند و برای افزایش دستمزدهایشان اعتصاب کرده‌اند. کارگرانِ صنایعِ ب نماینده‌ای از جانب خودشان را به جمع اعتصاب‌کنندگان می‌فرستند تا متوجه شوند چگونه می‌توانند در پیش‌بردِ اهداف کارگرانِ اعتصابی به آن‌ها کمک کنند. در نهایت کارگرانِ اعتصابی از نماینده کارگرانِ صنایعِ ب می‌خواهند که در همبستگی با آن‌ها به اعتصاب بپیوندند. اگرچه آن نماینده می‌داند که کارگرانِ صنایعِ ب از شرایط اقتصادی مناسبی برخوردار هستند و نیازی به اعتصاب ندارند؛ اما اگر بخواهند با کارگرانِ صنایعِ الف به شیوه‌ی همبستگی تعامل داشته‌باشند، لازم است آن‌گونه که کارگرانِ صنایعِ الف می‌خواهند

به آن‌ها کمک کنند. بدیهی است که کارگران صنایع ب ممکن است که تصمیم بگیرند به شیوه‌ی دیگری به آنها کمک کنند. مثلاً ممکن است از آنها حمایت مالی کنند یا اخبار اعتصاب را منتشر کنند و اگرچه هر کدام از این کنش‌ها می‌توانند یاری‌بخش باشند، اما هیچ‌کدام همبستگی محسوب نمی‌شوند.

در این قدم، علاوه بر گفت‌وگویی کلی در مورد شیوه‌های تعامل، مشارکت‌کنندگان سعی می‌کنند مثال‌هایی از پروژه‌های زندگی خودشان نیز در جلسه مطرح کنند و شیوه‌ی تعامل را در سطوح مختلف بررسی کنند.

در نهایت فرم ۲ (فرم بررسی شیوه‌های تعامل پروژه‌ها) و نحوه‌ی کار با آن آموزش داده می‌شود.

- قدم چهارم: تقسیم‌بندی اقتصادی پروژه‌ها (رژیم زمانی)

چرا تقسیم‌بندی اقتصادی زندگی روزمره اهمیت دارد؟ انسان‌ها برای آنکه بتوانند در هر پروژه‌ی اجتماعی (علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی و ...) فعال باشند، بایستی زنده باشند و شرایط زنده‌ماندن خویش را فراهم کنند. به این ترتیب، بررسی روابطی که منجر به فراهم آوردن وسایل معیشت می‌شوند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است .

انسان‌ها پیش از هر چیز، در تولید، توزیع و مصرف ثروت در اجتماع مشارکت دارند. اما ثروت در جوامعی که تحت سلطه‌ی سرمایه‌داری هستند به چه صورتی خود را نشان می‌دهد؟ «کالا». کالا محصولی است که در شرایط ویژه‌ی استثمار کارگران تولید و در بازار خرید و فروش می‌شود. اینکه «شرایط ویژه‌ی استثمار» کارگران در محیط کار به چه صورتی است و کالای تولید شده توسط کارگران به چه ترتیبی در بازار خرید و فروش می‌شود یکی از پرسش‌های اساسی در پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی است.

کالا همزمان دارای ارزش «مصرف» و ارزش «مبادله» است. مثلاً یک گونی برنج را در نظر بگیریم که در بازار مبادله می‌شود و دست به دست می‌چرخد (از زمین‌دار به صاحب کارخانه‌ی برنج‌کوبی، از صاحب کارخانه به فروشنده‌ی عمده، از فروشنده به سوپرمارکت و ...). این گونی برنج دارای ارزش «مصرف» است. یعنی می‌توان آن را به شکل‌های مختلفی مصرف نمود و نیز همزمان دارای مقدار مشخصی ارزش «مبادله» است. یعنی می‌تواند بین زمین‌دار، صاحب کارخانه، فروشنده‌ی عمده، سوپرمارکت و دیگر مردم دست به دست یا مبادله شود. حالا بیایید فرض کنیم من در باغچه‌ی خانه‌ام برنج می‌کارم، خودم آن را برداشت می‌کنم، و خودم آن را آماده‌ی طبخ می‌کنم. آیا این برنج «کالا» است؟ خیر. این محصول نه در شرایط

ویژه‌ی استثمار کارگران تولید شده و نه از طریق خرید و فروش در بازار به دست من رسیده.

در این قدم، اعضای شرکت‌کننده با مهم‌ترین کالایی که هر کدام از آن‌ها مالکش هستند و (احتمالاً) چرخ زندگی‌شان بر اساس خرید و فروش آن کالا می‌چرخد آشنا می‌شوند: «نیروی کار». (البته ممکن است برخی از طریق خرید و فروش کالاهای دیگری زندگی خود را بگذارند که احتمالاً این افراد حضور چندانی در پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی نداشته باشند!). کالای «نیروی کار» چیست؟ مجموعه‌ای از مهارت‌های ذهنی و بدنی است که، تحت شرایط ویژه‌ی استثمار، در تولید کالاها و خدمات دیگر مصرف می‌شوند. مثل مجموعه مهارت‌های ذهنی و بدنی من به عنوان یک روان‌شناس بالینی، یا مجموعه‌ی مهارت‌های ذهنی و بدنی یک خبرنگار، معلم، کارگر ماشین‌سازی و ...

کالای «نیروی کار» در خانواده، مدرسه، دانشگاه و ... رشد می‌کند تا جایی که آمادگی ورود به بازار کار شود.

اگر کالای «نیروی کار» را در مرکز پژوهشمان در مورد زندگی روزمره قرار بدهیم (البته این کار را دلبخواهانه انجام نمی‌دهیم، بلکه بر اساس مشاهده‌ی واقعیت اجتماعی دریافته‌ایم که زندگی و معشیت ما حول

کالای «نیروی کار» می‌چرخد) آن‌گاه به تقسیم‌بندیِ دوگانه‌ی زندگی دست خواهیم یافت: (بر سرِ جزئیاتِ تقسیم بندیِ دوگانه‌ی کارِ مزدی/کار بازتولیدی نکته و گفته بسیار خواهد بود).

کار مزدی: مجموع فعالیت‌هایی که برای یک شرکت یا یک بنگاه اقتصادی انجام می‌دهیم و در ازای آن مزدی دریافت می‌کنیم: مثلاً کارِ روان‌درمانی. نوشتن مقاله برای روزنامه، تولید پوشاک، و ...

کار بازتولیدی: به طور کلی تمام فعالیت‌هایی که در خارج از محیط کار برای بازتولید «نیروی کار» (چه نیروی کارِ خودمان، چه نیروی کارِ دیگران) انجام می‌دهیم که منجر به بازسازی ذهن و جسم ما می‌شود. کارهای بازتولیدی را می‌توان به بخش‌های مختلفی تقسیم کرد. اعم از کار خانگی، سرگرمی، فراغت مولد و غیره. کار خانگی شامل فعالیت‌هایی مثل شستن، پختن، استحمام، خوردن، نوشیدن، خوابیدن، مراقبت کردن از دیگران و غیره. سرگرمی شامل فعالیت‌هایی که عموماً برای تسکین دردهای ناشی از خشونت‌های روزمره و رها شدن از اضطراب‌های ناشی از آن‌ها انجام می‌دهیم (مثل بازی کردن، درگیر شدن با لذت‌های آنی شبکه‌های اجتماعی، می‌خوارگی، پرخوری، و غیره). فراغت مولد شامل فعالیت‌هایی است که برای ارتقاء مهارت‌های «نیروی کار» مان و فراهم آوردن امکان‌ها

و فرصت‌های جدید در زندگی‌مان انجام می‌دهیم (مثل یادگیری زبان جدید، یک مهارت جدید، برقراری روابط اجتماعی جدید و غیره). علاوه بر کار مزدی و کار بازتولیدی که عموماً در «حوزه‌ی خصوصی» زندگی انجام می‌دهیم، زندگی روزمره شامل کار سیاسی و اجتماعی نیز می‌شود که در «حوزه‌ی عمومی» زندگی رخ می‌دهد. کار سیاسی به منظور گسترش کنترلِ شخص بر فرآیند تولید و توزیع ثروت در اجتماع انجام می‌شود (مثل شرکت در جلسات شوراهای محلات، شوراهای تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان، مشارکت در احزاب، سازمان‌های خیریه، سازمان‌های غیردولتی و غیره). در زندگی روزمره‌ی ایرانیان، به دلیل سرکوب شدید حوزه‌ی عمومی، عملاً کار سیاسی جایی در برنامه‌ی هفتگیِ اکثر ما ندارد و جای آن را نوعی لختی و کرختیِ ناشی از سرکوب پر کرده است.

در این قدم، اعضای شرکت‌کننده در مورد رژیم زمانی روزمره‌شان (مقدارِ نسبیِ هر کدام از این کارها در طولِ یک ماه) بحث و گفت‌وگو می‌کنند و در نهایت با فرم شماره‌ی ۳، یعنی یادداشت‌برداری در مورد رژیم زمانی پروژه‌هایشان آشنا می‌شوند.

- قدم پنجم: آشنایی با «تجربه‌ی هیجانیِ موقعیت‌های وخیم»

در پروژه‌ها

موقعیت‌های وخیم، در تعریفی کلی، به آن دسته از موقعیت‌هایی گفته می‌شود که «ضرورت‌های درونی» (خواسته‌ها، امیال، اهداف، آرزوها و ...) نمی‌توانند، در مواجهه با «مشکلات بیرونی»، خود را متحقق کنند (یا اینکه تحققِ آن‌ها بسیار سخت شده است). تجربه‌ی هیجانی یک موقعیت وخیم یعنی فرآیندی که برای حل و فصل آن موقعیت وخیم طی می‌شود.

فردی را تصور کنید که از پدرش را از دست داده و اکنون تحققِ میلِ دیدار دوباره با پدر ناممکن شده است. خیلی از نیازهای او که توسط پدرش رفع می‌شده حالا با ناکامی روبرو شده است. از طرفی خداحافظی با پدر و بخشیدنِ او به خاطر آسیب‌هایی که در گذشته به وی رسانده کار دشواری است. این فرد با خود در تعارضی درونی است که پدر خویش را ببخشد یا همچنان خشمی که از او در دل دارد را حمل کند. در این موقعیت وخیم، فرد مورد نظر ما، به میانجی تعامل با افراد و پروژه‌های مختلف، این موقعیت وخیم را تجربه می‌کند. مثلاً مراسم‌های عزاداری و گفت‌وگو با اعضای فامیل به او کمک می‌کند که ناکامی ناشی از نبودِ پدر را تا حدی حل و فصل کند. در لحظاتِ تنهایی، او با یادآوری خاطرات مختلفِ تعامل با پدرش و همچنین یادآوری جملات استاد دانشگاهش، که چند بار در مورد سوگواری صحبت کرده بود، سعی می‌کند معنای تازه‌ای به

گذشته‌اش ببخشد. همچنین حمایت و همراهی دوست صمیمی‌اش به او کمک می‌کند که به راحتی از خاطرات تلخی که با پدرش داشته صحبت کند و در نهایت در تعامل با پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی و گفت‌وگو با تسهیل‌گر گروه پدرش را ببخشد.

همان‌طور که در مثال فوق پیداست، تجربه‌ی موقعیت‌های وخیم بدون تعامل با پروژه‌های اجتماعی ناممکن است. هیچ موقعیت وخیمی در تنهایی به وجود نمی‌آید و در تنهایی نیز حل و فصل نمی‌شود. این موضوع با اعضای شرکت‌کننده به بحث گذاشته می‌شود و سعی می‌شود چند مثال از موقعیت‌های وخیم و نقش میانجی‌گر دیگران در حل و فصل آن‌ها مطرح شود.

در ادامه، بر اساس میزان پیچیدگی دنیای درونی (ساده و پیچیده) و سختی دنیای بیرونی (ممکن و ناممکن)، چهار نوع موقعیت وخیم مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- استرس (ساده و ممکن): فرض کنید می‌خواهید در یک امتحان ورودی شرکت کنید. در دنیای درونی‌تان خواسته‌ای جز قبولی در این امتحان ندارید و قبولی در امتحان نیز ممکن است.

- ناکامی (ساده و ناممکن): فرض کنید می‌خواهید در یک امتحان ورودی شرکت کنید. در دنیای درونی‌تان خواسته‌ای جز قبولی در این امتحان ندارید اما از تاریخ برگزاری امتحان گذشته است و شما نمی‌توانید در آن شرکت کنید!

- تعارض (پیچیده و ممکن): فرض کنید می‌خواهید در دو امتحان ورودی شرکت کنید. در دنیای درونی‌تان هر دو امتحان را مهم و خواستنی می‌دانید. در هر دو امتحان هم امکان قبولی دارید. اما انتخاب بین این دو برای شما ناممکن شده است.

- بحران (پیچیده و ناممکن): فرض کنید می‌خواهید در دو امتحان ورودی شرکت کنید. در دنیای درونی‌تان هر دو امتحان را مهم و خواستنی می‌دانید. اما نه تنها انتخاب بین این دو امتحان برای شما ناممکن شده است، بلکه به نقطه‌ای رسیده‌اید که تاریخ برگزاری هر دو امتحان هم عبور کرده!

تجربه‌ی موقعیت‌های وخیم هم می‌توانند بسیار کوتاه مدت و گذرا باشند (مثل تجربه‌ی استرس یک امتحان) و هم می‌توانند بلندمدت و ماندگار باشند (مثل تجربه‌ی یک آزار جنسی از دوران کودکی تا کنون). از طرف دیگر، موقعیت‌های وخیم هم می‌توانند در سطح خُرد و فردی اتفاق بیفتند (مثل امتحانِ «من»، یا آزارِ جنسیِ وارد شده بر

«من» و هم می‌توانند در سطح کلان و جمعی اتفاق بیفتند (مثل ناکامی لایه‌های مختلف اجتماع در تحقق خواسته‌هایشان در مواجهه با حاکمیت).

تجربه‌ی هیجانی موقعیت‌های وخیم، با تغییر در سلسله‌مراتب پروژه‌ها و برنامه‌های زندگی روزمره همراه است. مرگ پدر می‌تواند فرزند را با پروژه‌های جدیدی درگیر کند و او را از برخی پروژه‌های دیگر دور کند. این موضوع بعد از قدم ششم بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در نهایت، اعضای شرکت‌کننده، با فرم شماره‌ی ۴، یعنی یادداشت‌برداری در مورد موقعیت‌های وخیم در پروژه‌هایشان آشنا می‌شوند.

- قدم ششم: آشنایی با سلسله‌مراتب «پروژه‌های زندگی»
فرض کنیم که قبیله‌ی الف تصمیم گرفته که به قبیله‌ی ب حمله کند. در این وضعیت، برخی از افراد قبیله مشغول ساختن نیزه و ابزار جنگی هستند. برخی دیگر در حال طراحی عملیات حمله‌اند. عده‌ای مشغول جمع‌آوری و تقسیم غذا هستند. برخی نیز در حال مراقبت از کودکان و سالمندان‌اند. خلاصه اینکه هر کسی در حال انجام دادن عمل خاصی است که هدف (goal) مخصوص خودش را دارد. اما

اگر از هر کدام از اعضای قبیله بپرسید که چه کاری می‌کنید؟ آنها به شما خواهند گفت که ما در حال حمله به قبیله‌ی ب هستیم: یعنی مقصودِ (object) کلیِ قبیله (چشم‌انداز) را به عنوان مقصودِ خویش عنوان می‌کنند. برای آن عضوی که در حال مراقبت از سالمندان است، بدیهی است که هدفِ عملش در راستای مقصودِ کلیِ قبیله (چشم‌انداز) است. به همین ترتیب آنها که در حال ساختن نیزه، جمع‌آوری غذا، طراحی عملیات و غیره نیز هستند، هدفِ اعمالشان را در راستای مقصودِ کلیِ قبیله (چشم‌انداز) می‌دانند.

در این مثال میانِ اعمالِ مختلفی که در پروژه (حمله به قبیله‌ی ب) صورت می‌گیرد توازن و همراهی وجود دارد.

الف) هیچ تعارضی بین اعمال دیده نمی‌شود

ب) همه به مقصودِ کلیِ پروژه آگاه هستند

حالا فرض کنیم که در درون قبیله اختلاف به وجود آمده و عده‌ای با حمله به قبیله‌ی ب موافق هستند و عده‌ای دیگر با این حمله مخالفند. مثلاً عده‌ای در حال طراحی حمله، ساختن نیزه و ابزار جنگی هستند و عده‌ای دیگر در حال مسدود کردنِ مسیر حمله، تخریبِ ابزار جنگی و رایزنی با سران قبیله هستند. در اینجا ما با دو پروژه و دو چشم‌انداز

مواجه هستیم (موافقان جنگ با قبیله ی ب، موافقان صلح با قبیله ی ب).

در این مثال میان اعمال مختلف در قبیله:

(الف) تعارض دیده می شود

(ب) همه ی افراد به مقصود کلی هر دو پروژه آگاه هستند

از دید لئون تیف (روانشناس فرهنگی-تاریخی) در جوامع مدرن، نه تنها تعارضات بسیار پیچیده ای در پروژه های مختلف وجود دارد، بلکه افراد معمولاً از مقصود کلی پروژه ها آگاه نیستند. مثلاً یک کارگر خدماتی یک آزمایشگاه پزشکی را فرض کنید. به او این تکلیف سپرده شده که هر روز ساختمان آزمایشگاه را تمیز کند و در ازای این کار مزدی دریافت کند. او تنها به هدف (goal) عمل خودش در درون این پروژه ی بزرگ آگاه است و اگر از او بپرسید که مقصود (object) کلی این آزمایشگاه چیست؟ او نمی تواند پاسخ دقیقی بدهد (کمک به بیماران؟ توسعه ی دانش پزشکی؟ کسب سود اقتصادی؟). البته ممکن است یکی از اعضای آزمایشگاه (مثلاً مدیر آنجا) به دلیل جایگاهی که در درون پروژه دارد از مقصود کلی آگاه باشد اما این امتیاز فقط در انحصار او قرار دارد.

هر انسانی در زندگیِ روزمره در پروژه‌های مختلفی مشارکت دارد. شخصیتِ او بر ساخته‌ی مجموع پروژه‌ها و تعاملاتی است که با این پروژه‌ها دارد. به همین خاطر، سلسله‌مراتب و اولویت‌بندیِ تعهد به پروژه‌های مختلف می‌تواند اطلاعات زیادی در مورد پویایی یک شخصیت به ما بدهد. با استفاده از استعاره‌ی قبیله می‌توانیم هر شخصیت را مجموعی از اعضای مختلف ببینیم هر کدام به مشارکت و پیش‌بردِ یک یا چند پروژه متعهد هستند. مثلاً شخصی را فرض کنید که از طرفی به آموزش در یک دبیرستان مشغول است و بایستی بخشی از وقت ماهانه‌اش را به مطالعه‌ی متون آموزشی، کار با دانش‌آموزان، و برگزاری جلسات با دیگر معلمان بگذارند. از طرف دیگر علاقه‌مند به تشکیلِ خانواده است و لازم است بخشی از وقت ماهانه‌اش را به مراقبت از ارتباط عاطفی، آماده‌سازی وسایل ازدواج و ... اختصاص دهد و جدای از این‌ها فعالیت در شورای فرهنگیان و پیگیری مطالبات صنفی و سیاسی این شورا برای او در اولویت قرار دارد. می‌توان با پرس‌وجو از شخص متوجه شد که کدام پروژه‌ها بر دیگر پروژه‌ها اولویت دارد. کدام پروژه با دیگر پروژه‌ها تضاد دارد. از دلِ این اطلاعات می‌توان طرحی کلی از پویایی شخصیت و زندگیِ روزمره‌ی یک فرد به دست آورد.

با استفاده از استعاره‌ی قبیله می‌توان این سوال را مطرح کرد: مقصودِ کلیِ «پروژه‌های زندگی» یک شخص، مقصودِ کلیِ همکاریِ بین اعضای قبیله‌ی درونیِ یک شخص در پیش‌بردِ پروژه‌های مختلف، چیست؟ زندگیِ یک شخص به چه سمت و سویی در حال حرکت است؟ ای بسا که انسان‌های مدرن نیز، همچون پروژه‌های مدرنی مانند یک آزمایشگاه پزشکی، درکی از مقصودِ کلیِ (چشم‌انداز) زندگیِ خویش ندارند. ممکن است تکه‌های مختلفِ یک زندگیِ روزمره، هر کدام در مسیرِ مستقلِ خویش پیش بروند، بی‌آنکه ما بدانیم این تکه‌ها چه نسبتی با یکدیگر دارند.

در این قدم، اعضای شرکت‌کننده با جزئیاتِ عملیِ بررسیِ سلسله‌مراتبِ «پروژه‌های زندگی» آشنا می‌شوند و یاد می‌گیرند صدهای درونی (اعضای قبیله) که هر کدام از این پروژه‌ها را پیش می‌برند و حاوی دلایل و انگیزه‌های اجرای این پروژه‌ها هستند را به صورت تفکیک‌شده مورد مطالعه قرار دهند. تمام فرم‌های گذشته که تا کنون نوشته شده‌اند در این مرحله برای بررسیِ «پروژه‌های زندگی» مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مقصودِ «پروژه‌های زندگی» می‌تواند در قالب یک پروژه‌ی هدایت‌گر و یک چراغِ راهنما به زندگیِ شخص و دلایلِ تعهدش به پروژه‌های مختلف معنا دهد. به عنوان مثال برای یک نفر «پروژه‌ی مهاجرتِ

تحصیلی» آن پروژه‌ی هدایت‌گر است که تعهد به انجام پروژه‌های مختلف (از جمله یادگیری زبان انگلیسی، مطالعه‌ی مقالات، برقراری تماس با اساتید، اضافه‌کاری برای پس‌انداز پول و ...) را معنادار می‌کند. با این وجود در اغلب اوقات، همچون تعارضِ درونیِ قبیله‌ی الف بر سر جنگیدن یا نجنگیدن با قبیله‌ی ب، یک شخصیت نیز درگیر تعارضِ درونی میان چندین پروژه‌ی هدایت‌کننده است که فرد را به سمت و سوهای مختلفی می‌کشند.

- قدم هفتم: آشنایی با عاملیت محدودکننده و بسط‌یابنده در

پروژه‌ها

عاملیت، به طور کلی، به اثرِ اراده و خواستِ سوژه بر امور مختلف اشاره دارد. در نگاه روان‌شناسی انتقادی آلمانی-اسکاندیناوی (و همین‌طور روان‌شناسی فرهنگی-تاریخی)، عاملیت یا اراده در یک شخص قابل مفهوم‌پردازی نیست، بلکه در یک اجتماع و در تعاملِ چند نفر با یکدیگر قابل بیان است. تصور کنید که من اراده می‌کنم که خودم را برای یک امتحان زبان آماده کنم. من تصمیم می‌گیرم که پروژه‌ی یادگیری زبان انگلیسی را آغاز کنم و هر آنچه لازم است انجام دهم تا برای امتحان زبان آماده شوم. درست است که به نظر می‌رسد من عاملِ پیش‌برنده‌ی این پروژه هستم، اما این پروژه در تعامل با دیگران به حرکت در می‌آید. مثلاً در قدم اول ممکن است

که من این موضوع را با خانواده در میان بگذارم. میزان حمایت آن‌ها (حمایت مالی، فکری، عاطفی و ...) در این مسیر جزئی از عاملیتِ پیش‌برنده‌ی این پروژه است. همچنین کمک دوستانی که تجربه‌ی یادگیری زبان را دارند، معلمی که در این مسیر مرا همراهی می‌کند، شرکتِ برگزارکننده‌ی امتحان، همگی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این عاملیت هستند. به این ترتیب، وقتی که از اراده یا عاملیت حرف می‌زنیم، از انرژی جمعیِ افرادی حرف می‌زنیم که در تعامل با هم یک مقصود مشترک (مثلاً پروژه‌ی امتحانِ زبانِ من) را پیش می‌برند. در هر پروژه‌ای می‌توان شکل‌های مختلفی از عاملیت را شناسایی کرد، اما هولزکامپ، به صورت عام، دو شکل از عاملیت را معرفی می‌کند: عاملیت محدود کننده و عاملیت بسط‌یابنده:

عاملیت محدودکننده آن شکلی از عاملیت است که در تعارضِ میان پذیرش وضع موجود و فراروی از وضع موجود، اولی را انتخاب می‌کند. در تعارضِ میان آرامش کوتاه‌مدت (و محدودیت بیشتر در بلندمدت) و آشوب و سختی در کوتاه‌مدت (اما بسط‌یافتگیِ زندگی در بلندمدت) اولی را انتخاب می‌کند. یعنی چه؟ تصور کنید من پروژه‌ام برای امتحان زبان را با پدرم در میان می‌گذارم. او به من می‌گوید «تو هم چه حوصله‌ای داری ها! این همه زبان خواندی تا الان به چه کارت آمده؟ باز هم می‌خواهی خودت را عذاب بدهی و

زبان بخوانی؟ با همین زبانی که بلدی هم کار و بار زندگی‌ات راه می‌افتد». این صدای عاملیت محدودکننده است. وضع موجود را به فراروی از آن ترجیح می‌دهد و آرامش در کوتاه مدت را انتخاب می‌کند. این صدا می‌تواند در بیرون از من شنیده شود، اما امکان دارد که در درونِ سرِ خودم نیز پخش شود.

عاملیتِ بسط‌یابنده آن شکلی از عاملیت است که در تعارض میان پذیرش وضع موجود و فراروی از آن دومی را انتخاب می‌کند. عاملیت بسط‌یابنده به بسطِ امکان‌های من در زندگی روزمره و همچنین بسطِ کنترلِ من بر شرایط زندگی‌ام می‌انجامد. مثلاً صدای دوستم را بشنوید که من را در پروژه‌ی امتحان زبان تشویق می‌کند: «خیلی عالی! اگر این امتحان زبان را خوب بدهی می‌توانی از مدرکی که به دستت می‌رسد برای ادامه تحصیل استفاده کنی. همچنین می‌توانی از لحاظ شغلی ارتقاء پیدا کنی».

تعارضِ میان عاملیت محدودکننده و بسط‌یابنده در پروژه‌ها، گاهی اوقات، به صورت مبارزاتی سرسختانه بروز می‌یابد. معلمان و فرهنگیان ایران افزایش دستمزد، همسان‌سازی رتبه‌ها و همچنین کنترل بیشتر بر صندوق بازنشستگی را مطالبه می‌کنند. عاملیت بسط‌یابنده در این پروژه به صورت مبارزات شوراهای فرهنگیان در شهرهای مختلف ایران جلوه می‌یابد. در مقابل حاکمیت، به عنوان

عاملیت محدودکننده با اعمال فشار، دستگیری معلمان فعال و خفه کردن صدای اعتراض آنها به معلمان فشار می آورد که وضع موجود و آرامش (چه آرامشی؟!) کوتاه مدت را بپذیرند.

این مبارزات، این تعارض میان عاملیت محدودکننده و بسط یابنده از درون هر کدام از ما آغاز می شود. در این قدم اعضای شرکت کننده تلاش می کنند تشخیص دهند کدام پروژه ی هدایت کننده زندگی آنها را بسط می دهد و کدام یک کمر به محدود کردن زندگی آنها بسته.

در نهایت، اعضای شرکت کننده تشویق می شوند که دست کم دو روایت از زندگی شان را ارائه دهند که نمایانگر چشم انداز محدودکننده ی زندگی و چشم انداز بسط یابنده ی آن باشد.

- قدم هشتم:

در این قدم، روایت های اعضا از زندگی شان و چشم اندازهای محدودکننده و بسط یابنده ای که در پیش روی خودشان می بینند مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. موانعی که در مسیر بسط زندگی روزمره و کنترل بیشتر بر شرایط زندگی وجود دارند بازگشایی می شود و یافته های هفت قدم قبلی جمع بندی می شود.

در این قدم، اعضای شرکت کننده آماده می شوند تا شورای مصرف کنندگان خودشناسی اجتماعی را، طی دو هفته ی آینده، تشکیل

دهند. تشکیل شورای مصرف‌کنندگان از دو جهت اهمیت دارد: اول، اعضای این شورا، بعد از گذشت حدود ۴ ماه (هشت قدمی که طی شده) با یکدیگر آشنا شده‌اند، از مشکلات و دردهای یکدیگر باخبرند و در فضای جمعی می‌توانند در مورد قدم‌های بعدی در زندگیشان گفت‌وگو کنند و بهتر از هر کس دیگری بفهمند که اکنون به چه محتوای آموزشی نیاز دارند. شورای مصرف‌کنندگان، مجهز به زبان خودشناسی اجتماعی و درکی روشن‌تر از موانع پیش روی پروژه‌های زندگی‌شان، می‌توانند به صورت دقیق‌تری مسئله‌ی مشترکشان را بیابند و آموزش‌دهنده‌شان را در مسیری که نیاز دارند آموزش دهند. دوم، اعضای شورا حق دارند بدانند که هزینه‌هایی که در این ۴ ماه پرداخت کرده‌اند به چه صورتی خرج شده و نماینده‌ی تولیدکنندگان بایستی با حضور در جلسه‌ی شورا برای آن‌ها جزئیات مخارج و همچنین مقدار مازاد را توضیح دهد. شورای مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در تعامل با یکدیگر امور اقتصادی و دیگر مسائل مدیریتی پروژه را کنترل خواهند کرد.

سخن پایانی:

خدمات روان‌شناسی غیرسازمان‌یافته‌ترین لایه‌های میانی مزدبگیران را نشانه گرفته و نظریه‌های سنتی و غیراجتماعی روان‌شناسی که در میان آنان گسترش یافته، نمایان‌گر زندگی روزمره‌ی اتمیزه‌شده‌ی آنان

است. اغلب این افراد در محیط کارشان فاقد هر نوع تشکل و سازمانی هستند و زندگی روزمره‌ی آنان فاقد هرگونه فعالیت صنفی-سیاسی است. اکثر آنان به صورت محافظه‌کارانه‌ای (که ناشی از وحشت سقوط به ورطه‌ی حاشیه‌نشینی و فقر است) خود را با هر نوع زحمت و کار پرفشاری منطبق می‌سازند و در عوض بخش دیگری از زندگی روزمره‌شان که می‌بایست به فراغت مولد و رشد فردی اختصاص یابد، صرف بازیابی قدری از توان از دست رفته‌ی ناشی از زحمات محیط کاری می‌شود. آن هم با چنگ زدن به هر نوع سرگرمی بیهوده‌ای که بتواند آنان را برای چند ساعت هم که شده از پوچی جان‌کندن روزمره و اضطراب ناشی از بحران چشم‌انداز برهاند. اجتماعی‌سازی خدمات روان‌شناسی قدم کوچکی در سازمان‌دهی این لایه از اجتماع است که در سرگردانی کامل و بی‌هیچ چشم‌اندازی روزشان را شب می‌کند.

پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی در راستای ترویج فرهنگ شوراسازی و تعاونی‌سازی است. یعنی شکل‌دهی به ارگان‌هایی درون نیروی کار روان‌شناسی که کلینیک‌ها، انستیتوهای آموزشی، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌های روانی و ... را به کنترل خویش در آورند (شورای تولیدکنندگان) و تحت نظارت ارگان‌های مردمی (شورای مصرف‌کنندگان) فرآیند اجتماعی‌سازی این مراکز را آغاز کنند. اما

شوراسازی در سطح مجموع کوچکی از نیروهای کار و تعاونی سازی در سطح یک کلینیک یا انستیتو، بدون شکل دهی به اتحادیه‌ی سراسری روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت امکان‌پذیر نیست. پروژه‌ی خودشناسی اجتماعی، هنگامی خود را در خانه می‌یابد که در میان خانواده‌ی معلمان و آموزگاران شکل یافته رشد کند و از دل آن، اجتماعی سازی تعلیم و تربیت جوانه بزند. یعنی پروژه‌ای که در آن مدارس اجتماع برنامه‌ی آموزشی شورامحوری را طراحی کنند که در آن، کودک امروز آماده‌ی کنترل روابط اجتماعی تولید فردا باشد.